

«کویریات» شریعتی

یکی از سه گانه های به هم پیوسته

«گفتمان شریعتی»



ناهید توسلی

چندی پیش دکتر سروش دباغ در مقاله ای با عنوان «هبوط در هیچستان»، به بازخوانی تطبیقی کویریات شریعتی و هشت کتاب سپهری با تاکید بر مناسبت سالگرد درگذشت سهراب سپهری نوشته بود.

من نیز با تاکید بر مناسبت سالگرد دکتر علی شریعتی، بر آن هستم تا به نقدهایی که بخش هایی از آن دارم در این مقاله اشاره کنم!

می دانیم معمولاً مقایسه و بررسی تطبیقی میان دو یا چند موضوع / شخص / اندیشه / رفتار / باور / کتاب و... بسیاری از مقوله هایی انجام می گیرد که وجوه اشتراک عمیق و بالایی با یکدیگر داشته باشند. از آنجا که، به نظر من، شریعتی و سپهری در دو جهان اندیشواری نسبتاً متفاوت و با دو مسئولیت کارکردی نسبتاً دور از هم می زیسته اند و آن چه را تنها وجه مشترک بین این دو می توان یافت و تعریف کرد دل بستگی و یا وابستگی شان به عرفان است؛ گرچه بسیار جدی، اما با کمیت و کیفیت کاملاً گونه گون و آن هم دو عرفان کاملاً متفاوت، شاید بتوان تنها بر روی همین وجه اشتراک پژوهشی تطبیقی انجام داد، زیرا به دلیل معیارهای زیستی / اندیشه ای متفاوت هر یک با فاصله بسیار از هم، به سختی بتوان به این مقوله پرداخت! مقوله ای که البته نویسنده بسیار آگاهانه به آن توجه داشته است.

یکی از تفاوت های بسیار مهمی که در زیراندیشه شریعتی و سپهری می توان به آن اشاره کرد صبغه زیستی این دو عارف روشنفکر و امروزمین است که در زمان و مکان مشابهی می تواند تعریف شود؛ یعنی در یک زمان تقویمی / تاریخی و نیز در یک مکان جغرافیایی مشترک: سرزمین ایران. همین تفاوت زیراندیشه شریعتی و سپهری می تواند - و البته توانسته است - دو «جهان بینی» باز هم گونه گون برای این دو تعریف کند؛ جهان بینی بی که یکی را «دین ورز» و دیگری را «غیردین ورز» به ما شناسانده است. توجه شود که این جا به دین دار و غیر دین دار بودن آن ها اشاره نمی کنم، بلکه تنها «دین ورزی» مورد نظر هست. زیرا بر این باورم که هر انسانی برای خود «دین»ی دارد و اساساً انسان بی دین وجود ندارد، اما اختلاف بر سر معنا و مفهوم و تاویل و تفسیر آن «واقعیت باورمندانه» انسان هاست که در شرایطی دین داری برخی را برجسته و غیردین داری برخی را غایب و در شرایط دیگر برعکس عمل می کند. این برجسته کردن ها و غایب نشان دادن ها، از آن جا که محصول شرایط ویژه زمانی / مکانی خود هست، مشمول ارزش گذاری و تثبیت ساختار فکری هیچ یک نمی شود.

شریعتی و سپهری را به آن چیزی می شناسیم که آفریده و از خویش بر جای نهاده اند و محصول اندیشه زیستی آنان بوده است. اما در یک بررسی تطبیقی بین این دو «انسان» وارسته و بزرگوار، گستره اثرهای باقی مانده از آنان را نمی توان در یک سطح و در

یک وزن قرار داد. زیرا آن چه برای شریعتی هدف بوده، بی شک برای سپهری چنین معنایی نمی داشته و در عین حال هدف زیستی این دو در یک «اندیشه» و «گفتمان» مشابه و مشترک نیز نمی گنجد است. بنابراین، وقتی این گونه بررسی های تطبیقی میان دو «انسان» که تنها در یک مقوله و آن هم «عرفان» - که باید دید تعریف هریک از آن چیست و آیا آنان تعریف و تفسیر و تاویلی اگر نه یک سان، اما نزدیک به هم دارند یا خیر!، انجام می گیرد. آیا هدف تنها کاری پژوهشی / آکامیک است برای ثبت و بایگانی در تاریخ و یا هدف، کاری فراتر از آن و در حوزه رشد دل و ذهن مخاطب؟ بدیهی ست این پرسش در مورد نویسنده مقاله مزبور، سروش دباغ، شاید روا نباشد، زیرا او از قضا هم در حوزه «نواندیشی دینی» که شریعتی دغدغه اش بوده پژوهش گری و کنش گری دارد و در هم در حوزه «عرفان» و اخلاقیات و دیگر وجوه صیوروت انسان، با تاکید بر دل بستگی بسیار به کویریات شریعتی. من، اما این پرسش را به این سبب مطرح می کنم که بسیاری از روشنفکران و فرهیختگان فرهنگ و سرزمین ما - شاید - با خواندن مقاله «هبوط در هیچستان» به گونه ای از «نابرابر» بودن این بررسی تطبیقی باورمند باشد، که از برخی شنیده ام این دیدگاه را.

این جا اما، قصد ورود به «اندیشه» و باصطلاح گفتمان شریعتی را ندارم، که آن را پیش تر در سالگرسی امین سال در گذشت او در مقاله ای در روزنامه شرق نوشته ام و در برخی سایت نیز آمده است^(۱). در عین حال قصد نقد مقاله «هبوط در هیچستان» سروش دباغ را نیز ندارم، از آنجا که آن مقاله کاری بسیار ارزشمند در حوزه کارهای پژوهشی ست. لیک، آن چه می خواهم بر مقاله سروش دباغ بیفزایم، که شاید اگر فرصتی بود شاید خود ایشان به آن می پرداخت، اشاره ای کوتاه است به نوع «عرفان»ی که در آن مقاله مورد بررسی تطبیقی پژوهشی نویسنده قرار گرفته است.

نویسنده مقاله «هبوط در هیچستان» در بخشی از مقاله اش می نویسد: «... در این مجال می کوشم قرابتها و تفاوت های تأمل برانگیز میان نوشته های وجودی و عرفانی هبوط در کویر با اشعار و ایده های عرفانی سپهری را به بحث بگذارم». نویسنده سپس به چند مقاله از کتاب «کویر» که در مجموعه آثار ۱۳ دکتر علی شریعتی به نام «هبوط در کویر» آمده است و نیز به چند دفتر از شعرهای سهراب سپهری در «هشت کتاب» و نوشته های «اتاق آبی» و به بررسی آن ها با هم پرداخته است. ایشان در بخشی از آن مقاله شریعتی را به عنوان یک متفکر و روشنفکر دینی معاصر که تأثیر شگرفی بر فضای اندیشگی و دینی ما گذاشته معرفی می کند و بر این نظر است که:

«عموم دست نوشته های او که ناظر به دغدغه های وجودی و باطنی او بود، پس از وفاتش در قالب دو کتاب به نام گفتگوهای تنهایی و هبوط در کویر منتشر شد. گفتگوهای تنهایی چنانکه خود شریعتی بعدها در نامه ای آورده، متضمن دغدغه های شخصی و باطنی و کویری، فارغ از اسلامیات و اجتماعیات اوست و به نحو پرنرنگی دغدغه های وجودی یک روشنفکر و احیاگر دینی را نشان می دهد. در اینجا، او سر در گریبان فرو برده و آن چه را که در خلوت به آن می اندیشیده، آشکار کرده است.»

نویسنده، سپهری و شریعتی را «هم عصر» دانسته و کمابیش در «یک افق»! می خواهم بپرسم آیا عصر تاریخی با «عصر اندیشواری» یکی است؟ نیز منظور از «افق» چیست که این دو کمابیش با هم در «یک افق» تعریف می شوند؟ نویسنده در بخش دیگری به محل تولد شریعتی (سبزوار) و سپهری (کاشان) اشاره می کند و آن را «کاشان»ی تعریف می کند که «خالی از کویر» نیست زیرا «دست کم دشت های بزرگ کم آب در آن زیاد یافت می شود» و با اشاره به گفته خود سپهری که: «من کویر کم ندیده ام» بر این باور است که: «فضای نیمه شهری و غیرصنعتی که این دو در آن رشد کرده بودند، بدون تردید در زیست جهان آنها و نگرششان به جهان پیرامون مؤثر بوده است.»

این تحلیل که فضای نیمه شهری و غیرصنعتی بی که شریعتی و سپهری در آن رشد کرده اند بتواند روی «زیست جهان» و نگرش شان به جهان پیرامون موثر بوده باشد، در حالی که به نظر می آید اساساً نه زیست جهان و نه نگرش شریعتی و سپهری به جهان پیرامون شان با هم نسبتی داشته باشد، گرچه هر دو از بُعد عرفانی عمیقی بهره مند بوده باشند! به نظر قابل قبول نیست. بدیهی است دیدن کویر (من کویر کم ندیده ام) با «کویری زیستن» و «کویری اندیشی»، که از ویژگی های منحصر به فرد شریعتی است بسیار متفاوت می نماید! درست است که شریعتی نیز در کویر بزرگ شده بود! ولی آیا اگر هر که در کویر بزرگ شده باشد، که بسیار بسیارند ساکنین کویر! اما، چند تن از آنان سرنوشت «کویر» را با سرنوشت «انسانی انسان» گره زده اند؟ نمی دانم آیا «کویر»، همان اندازه که در زیست جهان شریعتی و نگرش اش به جهان پیرامون موثر بوده، در زیست جهان سپهری هم اثرگذار بوده است!!

شریعتی، از سوی برخی روشنفکران - دینی و غیردینی - متهم به «رمانتیک» بودن شده است! - (این که می گویم «متهم»، روی سخن ام با آنانی است که این «رمانتیسیم» را در شریعتی، همراه با ارزش گذاری هایی!! غیرعادلانه مطرح می کنند و نه آنان که به عنوان یک «واقعیت») - در حالی که اگر عمیقاً بررسی بی پژوهشی در مورد نقطه نظرها یا مقالاتی که به این اتهام منسوب می شوند انجام دهیم متوجه می شویم که همه حالات و احوالاتی که به قول سروش دباغ «از پاره ای الهامات شریعتی که در خلوت خود با آن ها مواجه بوده است، یا بختیاری هایی که به او روی آورده و عنایتی که خداوند به او داشته، پرده برمی دارد»، نتیجه و سودی که عاید مخاطب یا خواننده متن اش می شود صرفاً نتیجه ای لحظه ای و تنها لذت بردنی هنری نیست؛ بلکه هم زمان با آن به گونه ای، انتقال تجربه ای عینی ست برای صیوروت انسان ها که به آن ها یاری می دهد. کاری که بخشی از ابزار شریعتی ست برای هدف اش که «آگاهی بخشی» است؛ رسالتی بسیار جدی و پیامبرگونه که شریعتی نیک می داند «درونه» انسانی اش بر گردن اش نهاده است. این جاست که در شعرهای سهراب، این رسالت سنگین را که شریعتی بر دوش های نحیف اش پذیرفته (یا اصلاً شاید خودش گذاشته است) نمی بینیم! بنابراین آن چه بررسی تطبیقی میان نوشته های شریعتی با نوشته های سپهری انجام می شود، بی توجه به این گزاره «تعهد» و «مسئولیت» در برابر جامعه خود، ناخودآگاه و بی غرضانه به گونه ای تقلیل شریعتی از یک اندیشمند به تنها یک عارف یا عرفان دوست تلقی می شود.

آن چه را که در مقاله «هبوط در هیچستان» دکتر سروش دباغ آمده به سختی می توان بین این دو نوشته ای که از لحاظ کلی آن ها را در زیر مجموعه کتاب های عرفانی تعریف می کنیم گنجانند. محتوای «عرفانی» شعرهای سهراب سپهری با محتوای «عرفان» نوشته های کویری شریعتی، در عین قرابت های بسیاری که با هم دارند اما، به نظر من تفاوت های بسیار زیاد و عمیقی از لحاظ ساختاری میان این دو می توان دید.

به همین دلیل بررسی تطبیقی بی که میان این دو انجام گرفته، از نظر من بسیار ارزنده است، به عنوان کاری پژوهشی که می توانست میان سپهری و بیدل دهلوی یا حتی سپهری و حافظ یا مولانا صورت بگیرد. اما انگشت گذاشتن روی دغدغه های عرفانی یک شاعر (سپهری) که تنها وجه اشتراکی که میان او و شریعتی - به زعم نویسنده - می توان یافت صرفاً کویری بودن آن دو می باشد که در این مورد نیز کمی باید تعمق کرد. این که شریعتی در کویر زاده شده (کاهک مزینان سبزوار) و سهراب در کاشان (حاشیه انتهایی کویر) به دنیا آمده، نمی تواند موجب اشتراکات و ویژگی های نگاه «عرفانی» هر یک به کویر و به هستی باشد. صبغه زیستی خانوادگی آن دو نیز مولفه بسیار مهمی برای بررسی تطبیقی میان آفرینش های ادبی / اجتماعی / عرفانی هر دو است. از همه مهم تر گرایش مذهبی / دینی شان نیز بسیار شایان توجه، به ویژه در بررسی تطبیقی آثار هر یک می تواند باشد.

شریعتی «کویر» را می فهمیده، اما اگر سپهری - فرضاً - کنایه ای به کویر داشته - در حد آگاهی و اطلاع بوده و نه آن گونه که شریعتی «کویر» درونی اش شده بوده است. شریعتی از شب کویر، از گز و تاق روئیده در کویر، از آفتاب سوزان و روزهای داغ و از شب های مهتابی و سرد و بسیاری ویژگی های دیگر «کویر» به عنوان نمادی برای «زیست» این جهانی بهره می گرفته است. کاریز کویر و داستان آن مقنی نمادین که در عمق چاه و در زیر زمین با ضربه های پی در پی و مدام تیشه تیزش در جستجوی جوشش آب، نماد زلال آن چه همه هستی از آن جان می گیرد هست و آن را نمادی از کوشش انسان برای جستجو در چاه درون و یافتن آب - شاید آب حیات - برای آبیاری کردن مزرعه روح انسانی و بسیار بسیار نمادهای دیگری که در کویر هست می داند، در هیچ یک از آثار شعری سهراب دیده نمی شود، حتی اگر اشاره هایی کوتاه به «کویر» هم کرده باشد. از همه مهم تر جهان بینی عارفانه این دو فاصله بسیاری از هم دارد، بی هیچ ارزش گذاری مثبت یا منفی. هر یک جهان عارفانه خود را دارند که کمتر وجوه اشتراکی می توان میان آن دو یافت.

جایی خواندم: «در خیل آدمی زادگان تنها اندکی معنای باران را می فهمند، مابقی خیس می شوند»

شریعتی «کویر» را می فهمید، زیرا در آن زیسته بود؛ اما شاید مابقی تنها آفتاب سوزان کویر چهره شان را می سوزاند! درک عمیق هر پدیده ای و گواردن آن، متفاوت از درگیری با اثرات آن است.

نکته بسیار مهمی که در فاصله ای سنگین میان دیدگاه عرفانی این دو می توان یافت نگاه عرفان اسلامی شریعتی و نگاه عرفان بودایی سپهری است. جهان عرفان سپهری جهانی ست که نه دل را می زند و نه چشم را و نه پا را می سوزاند، اما جهان عرفانی شریعتی در کویری خلاصه می شود که زیستن در آن سخت می نماید:

«... این روح های قالبی ۶ در ۴ که در هتل می نشیند و در خیابان های اسفالت راه می پیماید و با وسایل نقلیه حیوانی یا موتوری و طبق برنامه تعیین شده قبلی و در هر قدم باید آب میوه ای، کولایی بنوشد برای رفع خستگی و خنکی دل و دماغ شان که از قدم زدن در پیاده رو شهرها به جوش می آید، در کویر گدازان چگونه می توانند گامی برگرفت که رمل ها داغ و طوفان زاست و حتی چگونه می توانند دید که خورشید می زند؟!» م.آ. ۳۴ ص

نمادهای عرفانی سپهری با نمادهای عرفانی شریعتی بسیار از هم فاصله دارند و دوراند و اثری از آن ها در کویر نیست: فواره اقبال - پنجره سبز صنوبر - لب دریا برویم - تور در آب بیندازیم - راز گل سرخ - افسون گل سرخ - اطلسی تاره - و... و... بسیاری از این ها که در کویر غایب است. رخت ها را بکنیم/ آب در یک قدمی ست....

این مثال ها تنها برای نشان دادن جهان زیستی سهراب با جهان زیستی کویری شریعتی ست.

اما نکته مهم تر روش زیست مسئولانه و متعهدانه شریعتی است که آن چنان نسبتی با جهان سپهری ندارد؛ حداقل نسبت پراگماتیستی ندارد. سپهری هیچ «مسئولیت»ی در قبال مردم جامعه اش برای خود تعریف نکرده است، در حالی که شریعتی، همه عمر را، زن و فرزندان را، آرامش و آسایش فردی را و... برای مردم جامعه اش هزینه کرده است. این که اگر کسی یا روشنفکری چنین نکند عیبی باشد، هرگز، هرگز! اما اگر روشنفکری این تعهد را برای خود پذیرفت و از عمر و زندگی و جوانی و زمان و بسیار مواهب دیگری که طبیعت همان قدر که در اختیار دیگران گذاشته در اختیار او هم گذاشته است، بگذرد، دیگر نمی توان نسبت به آن بی اعتنا بود و آن را ارزش گذاری «انسانی» نکرد؟

اینک اما، نگاهی به «کویریات» شریعتی

کویریات شریعتی، همراه با اجتماعیات و اسلامیات، گونه ای از ژانر سه گانه های صوتی / نوشتاری آثار اوست که در مجموعه ۳۶ جلدی و با نام های گونه گون مانند «هبوط در کویر»، «گفت و گوهای تنهایی» (۲جلد)، بخشی از «آثار گونه گون» (۲ جلد)، و... به طور مستقل تدوین و منتشر شده است؛ در عین این که این ژانر نوشتاری را در محتوای بیشتر دیگر آثار ۳۶ جلدی شریعتی، که دو گونه دیگر را نیز شامل می شود، می توان یافت.

مجموعه آثار ۳۶ جلدی شریعتی را من «گفتمان شریعتی» می نامم. «گفتمان»ی که بنا بر رده بندی معنایی محتوایی خود او در سه حوزه اجتماعیات، اسلامیات و کویریات تعریف می شود، و شریعتی خود، بیشترین تعلق را به کویریات اش دارد. از آن جا که این هر سه گونه مجموعه گفتمان شریعتی بروز و ظهور اندیشه نوگرایانه او در یک نظام منسجم یگانه و به هم پیوسته ای است که ریشه در اندیشه یگانه و به هم پیوسته او دارد، بنابراین هم فهم آن و هم نقد و بررسی آن بی توجه و بی عنایت به این یگانگی و به هم پیوستگی، فهم و نیز نقد و نظری منطقی، سازنده و اصولی نمی تواند باشد.

می دانیم که ذهن و اندیشه هر نواندیش، هر پژوهش گر، هر روشنفکر، هر فیلسوف و اساساً هر صاحب نظری باید مورد نقد و چالش قرار بگیرد و در تعامل با همین بحث ها و نقد و نظرهاست که ما، علاوه بر روشن شدن و به آگاهی رسیدن نسبت به هر اندیشه، می توانیم نقطه نظرهای مان را نیز با بسیاری از آنانی که در توازی با ما یا در تضاد با ما می اندیشند، به تبادل نظر و چالش بگذاریم. بنابراین نقد مجموعه آثار شریعتی کاری شایسته، روا و جایز است تا آن جا که از شان علمی و محتوایی تقلیل داده نشود.

شریعتی همه هم و غم خود را در این چهل و سه سال و نیم عمر خودش در این آثار گذاشته است؛ «گفتمان»ی یگانه و به هم پیوسته که هر یک، بخش هایی از زیست آدمی را تشکیل می دهد. ما همه در حوزه دین و اسلامیات، آن چه شریعتی به آن اسلام می گوید و در حوزه نوعی باورهای قدسی و غیبی تعریف می شود دغدغه هایی داریم. دغدغه هایی که گرچه برای بیشتر باورمندان آن «ارزش»مند است، اما اینجا در روند نقد و بررسی نمی بایست برای هیچ کدام ارزش گذاری کرد زیرا ارزش گذاری از سوی پژوهش گر یا منتقد چون به کارش لطمه وارد می کند مطلقاً مردود است.

شریعتی، به عنوان شخصیتی اثرگذار در میان مسلمانان، به ویژه نواندیشان دینی در ایران و همچنین در سطح کشورهای مسلمان منطقه و جهان نیز، به عنوان روشنفکری نواندیش که نقش انکار ناپذیری در اثرگذاری اندیشه های نوگرایانه اش نسبت به اسلام روزآمد و زمان مند، وجود دارد از سوی بسیاری از روشنفکران دین دار، بی دین، لائیک، چپ، راست، ماتریالیست، و... - که شاید همه در تضاد با هم نیز باشند، که هستند و این واقعیتی بدیهی ست و نیک - مورد نقد و بررسی قرار گرفته؛ آن چنان که هیچ گروهی دست رد به سینه نقد و بررسی شریعتی نزده است؛ گرچه، تفاوت های ساختاری / محتوایی بسیاری میان خوانش های این گروه ها با هم دیده می شود.

شریعتی همان قدر که مسلمان است، اسلام شناس است و بدیهی ست که باید نقطه نظرهایش را در «اسلامیات» جست و همان قدر که شهروند اجتماعی ست که در جامعه اش و با همه ویژگی های واقعی و عینی آن زندگی می کند و به عنوان روشنفکر و به تعبیر خودش خودآگاه و جهان آگاه، باورهایی جمعی با جامعه اش دارد، که آن ها را در سطح همان جامعه مطرح کرده است، نقطه نظرهایش را باید در «اجتماعیات» پی گرفت.

اما کویریات شریعتی، که آن هم بخشی از زندگی هر انسانی ست که به عرفان، به عنوان نیمی از درونه وجودی خود - که کل این درون انسانی تجمیع عقل و اشراق است - گرایش دارد؛ بدین معنا که میان خود و میان طبیعت دور و برش رابطه ای نزدیک

و پیوستگی بی اجتناب ناپذیر می بیند و می فهمد، مفهوم می شود. کویریات شریعتی که در زیرمجموعه عرفان می تواند تعریف و فهم شود، رابطه ای است که میان انسان و طبیعت، با توجه به زمان و مکان تاریخی / جغرافیایی خودش، که بخشی از آن قابل رویت با چشم سر نیست و نیازمند درک و فهم تجربه ها و باورهای درونی است، وجود دارد.

انسان، نه این که مجموعه این هر سه (اجتماعیات، اسلامیات، کویریات) نباشد، که هست، اما انسان، آن گونه که شریعتی خود را در این سه گروه تعریف می کند، مجموعه ای است از آگاهی به این سه حوزه. برای شریعتی اسلامیات، آن باور و ایمان و راه و آن چراغ راهی است که یقین دارد تا این جا که آمده، کامل ترین است و در روند خوانش و تفسیر و تاویل روزآمد و هم زمانی آن هنوز هم می تواند کامل ترین باشد، به ویژه در میان خیل باورمندان و شیفتگان به اسلام. از آن جا که شریعتی در جهان امروز زندگی می کند و با واقعیت ها و ایمان ها و داده هایی که در جامعه جهانی بی امروز هست آشناست و با آن ها در تعامل، بنابراین همه باورها و سنت ها و تابوهای جامعه را روزآمد می فهمد و به آن ها نیز باوری همزمانی و روزآمد دارد. از این روست که اجتماعیات او می تواند پاسخگوی دغدغه های اجتماعی باشد، زیرا شریعتی روشنفکری است که در امور اجتماعیات حرفی هایی برای گفتن و نقد دارد. در عین حال او یک نواندیش دینی است که در حوزه دین و باورها و نیز اسلام مدام در حال بازاندیشی و بازخوانی و تغییر و تکوین اسلامیات است. مهم تر از همه او یک عارف است؛ کسی که هم جنگل را می بیند و سبزی را و رویش را و هم کویر را می بیند. کویری که به زعم خود شریعتی در آن هیچ نیست تا به چشم آید و تماشایی باشد:

«...این روح های قالبی ۶ در ۴ که در هتل می نشینند و در خیابان هاس اسفالته راه می پیمایند و با وسایل نقلیه حیوانی یا موتوری و طبق برنامه تعیین شده قلبی و در هر قدم با آید آب میوه ای، کولایی بنوشند برای رفع خستگی و خنکی دل و دماغ شان که از قدم زدن در پیاده رو شهرها به جوش می آید، در کویر گدازان چگونه می توانند گامی برگرفت که رمل ها داغ و طوفان زست و حتی چگونه می توانند دید که خورشید می زند؟!» م.آ. ۳۴ ص

پس برای آشنایی با «کویریات» شریعتی و ارتباط عمیق عاطفی با آن و برقراری رابطه با گفتمان کویری، باید «عرفان» را، که یک پدیده صرفاً عینی و ملموس نیست و در طیف گسترده ای از معناها قرار دارد، شناخت. در حوزه کویریات شریعتی که بیش از هر چیز او به آن وابسته و دل بسته است در می یابیم که او نیز آن را پنجره ای می داند که مفری است برای پرتاب شدن به جهانی دیگر، جهانی که «غیب» خوانده می شود. جهانی، که نیک می دانیم ما نیز بخشی از آن بوده و در آن زیسته ایم و اینک در زندگی پس از هبوط از آن جدا گشته ایم، چونان نای بریده از نیستان؛ و از همین روست که می نالیم و شکایت می کنیم از جدایی از آن، و این جدایی، به گونه ای انسان را مضطرب، سراسیمه و بیگانه با جهانی که در آن می زید کرده است:

«... انسان به همان اندازه که بیشتر از طبیعت رشد می کند با طبیعت بیگانه می شود و در نتیجه احساس غربت و تنهایی می کند. و برای جلوگیری از این تنهایی، و برای فرار از این غربت به دنیایی که این جا نیست، توجه می کند. در یک کلمه دنیایی که این جا نیست «غیب» است. بنابراین به تعبیری بسیار خلاصه می توان گفت که عرفان تجلی فطرت انسان است برای رفتن به غیب، کشف و شناخت غیب.» م.آ. ۲. صص ۴-۶۳

انسان، برای شناخت «خویشتن خویش»، باید در چرخش و گردش میان جهان معنوی اندیشه و فکر و قدسیت و رمز و باور و ایمان، و نیز جهان مادی قابل رویت و لمس و بوئیدن، باشد. بنابراین، ورود به جهان اندیشواری شریعتی، بی شناخت و همدلی و همراهی با اجتماعیات و اسلامیات و کویریات، شناختی یک سویه و تک بُعدی است! این مطلب که سروش دباغ نیز در مقاله خود به آن اشاره کرده که شریعتی در نامه ای آورده که کویریات اش متضمن دغدغه های شخصی و باطنی و کویری او، فارغ از

اسلامیات و اجتماعیات است، مربوط به دلبستگی شریعتی به ژانر نوشتاری آن است و نه به خوانش و درک مجموعه گفتمان شریعتی، که حتما باید با تجمیع هرسه گونه این نوشته ها انجام بگیرد.

«عرفان»، که معانی و دیسکورس های خودش را دارد در نامه ای آورده، متضمن دغدغه های شخصی و باطنی و کویری، فارغ از اسلامیات و اجتماعیات اوست و در حوزه زبان شناسی نیز با عنایت به اتیمولوژی واژه و ویژگی های کاربردی و به کارگیری زبان به عنوان پدیده ای زنده که در طول حیات اش دفورمه می شود، تغییرات معنایی گوناگون پیدا می کند و دچار همه ویژگی هایی که یک پدیده زنده دارد می شود، پنجره ای ست رو به «غیب»! آن چه سپهری آن را «هیجستان» می نامد. پنجره ای، که در جستجو و باور به آن «هیجستان» به ناگاه گشوده می شود و از دریچه کوچک خود، جهان شگرف و شگفت و بی مرز و حد و بی انتهای «شناخت» و «آگاهی» و «دوست داشتن» را به ما می نمایاند. بنابراین با نگاهی خاص و ویژه و متفاوت به عرفان که با یاری گرفتن از خود شریعتی و اندیشه او آن را این جا مطرح کنم، در می یابیم که عرفان مانند هر پدیده دیگری که «هستن» دارد، پدیده ای ست «پویا» (Dynamic) و نه «ایستا» (Static)، که بتوان آن را در یک چارچوب از پیش تعیین شده توصیفی / توجیهی تعریف کرد. عرفان، پدیده ای ست که مشمول همه ویژگی های پویندگی، شدن و سیورورت می شود و باید آن را به عنوان پنجره ای برای «شناخت»، «آشنا شدن» و نیز «آگاهی یافتن» و پیوستگی با پدیده هایی که در هستی و یونیورس ما هست و ما خود در درون آن هستیم و می انگاریم از آن جدا شده ایم، فهمید.

با این نگاه - به زعم من - ما انسان ها، همه عملاً باید عارف باشیم، اما هر کس به گونه ای ویژه خود و با میزان کیفی و کمی «جهان بینی» خود. همان گونه که هر کس «دین» دار است، اما با درک و فهم خود از «دین» و در چارچوب دغدغه های ساختاری شخصی/فردی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی اش؛ درک و فهمی، آن گونه که خود از دین یا عرفان و یا هر پدیده انتزاعی دیگری مانند عشق، اخلاق، شرافت و... و از همه مهم تر، «انسانیت» خود دارد.

آدمی زاده، پیش از هر چیز از دریچه «عرفان» یا شناخت است که به خویشتن خویش و به جهان دور و برش آگاهی پیدا می کند و از درون همین پنجره است که بنابر تمثیل قصه آفرینش ادیان توحیدی و به نقل از شریعتی «میوه ممنوعه» را، اگر هم نخورده، حداقل یا بوئیده و یا از وجود آن باخبر است و همین آگاهی ست که «انسان» شدن اش را رقم می زند. انسانی که به دلیل همین آگاهی وجودی از خویش، صاحب اختیار شده و به خود آگاهی رسیده و به تعبیر سمبولیک و رمز گونه دین های توحیدی به ویژه سامی ابراهیمی، هبوط کرده است.

کویریات شریعتی، با صبغه ای از این نگاه و تفسیر و تاویل نمادین در حوزه سه گونه مفاهیم آثارش: اجتماعیات، اسلامیات و کویریات دسته بندی شده است.

بنابراین درک و شناخت و همدلی با «کویریات» شریعتی بی در نظر داشتن دیگر مقوله های گفتمانی او یعنی مسایل اجتماعی و نیز مسایل دینی/اسلامی، به ویژه در جامعه ای که ریشه دینی و مذهبی اش به پیش از ورود اسلام به این سرزمین و به این فرهنگ می رسد، ورودی است که خروجی کارآمدی نخواهد داشت. شاید هم، یکی از بزرگ ترین مشکلاتی که در مورد شریعتی - به طور اخص - در جامعه دین داران و روشنفکران ما به وجود آمده لحاظ نکردن این ویژگی بسیار مهم است. زیرا شریعتی به قالبی بودن اندیشه مردمان نقد دارد و می گوید: «... مردم صادق نیر در این جا همه قالب گرفته اند: مذهبی ها قالبی، مرتجع ها قالبی و روشنفکرها قالبی... و فقط اختلاف بر سر اختلاف قالب هاست...» م.آ. ۳۴ ص

این نشان دهنده این است که شریعتی خودش از اول با ما طی می کند که زیاد نمی شود روی قالب ها حساب کرد، یا باید قالب ها را شکست و یا تغییری در آن ها داد. به عبارتی دیگری باید قدم در یک جهان متفاوت تر یا فراخ تری نهاد. با توجه به این مولفه نه تنها شریعتی و کویریات اش را بلکه هر نوشته ای را، به عنوان بخشی از تجربه زیستی آفرینش گر آن باید با توجه به شرایط زمانی / مکانی آن، نقد و بررسی کرد. این ویژگی باید در مورد شریعتی و سپهری نیز مد نظر قرار بگیرد. (همان گونه که برای نقد همین نوشته نیز باید این ویژگی لحاظ شود) ۲۹ خرداد ۱۳۹۲